

فصلنامه ژئوپلیتیک - سال سوم، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۶

صص ۳۵-۵۴

## وضعیت خاورمیانه در ساختار ژئوپلیتیکی هزاره سوم

دکتر محمد اخباری\* - استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز  
دکتر سید محمد هادی ایازی - استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه علوم انتظامی

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۷/۸/۱۴

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۶/۱۲

### چکیده

عوامل جغرافیایی بی‌گمان در فرایندهای سیاسی نقش داشته و موضوع قدرت را به‌عنوان شالوده علم سیاست تحت تأثیر قرار می‌دهند. فرایندهای سیاسی نیز که در اشکال گوناگون تصمیم‌گیری به نمایش در می‌آیند، چشم‌انداز محیط جغرافیایی کره زمین را تغییر می‌دهند. از دیدگاه نظری می‌توان به وجود یک رابطه پیچیده و متعامل میان مجموعه عوامل جغرافیایی و پدیده‌های سیاسی پی برد که امروزه موضوع دانش جغرافیای سیاسی و علم ژئوپلیتیک را تشکیل می‌دهد. این پژوهش بر آن است تا ضمن تشریح مفهوم ژئوپلیتیک، به تجزیه و تحلیل ماهیت، ساختار و کارکردهای ویژه نظام ژئوپلیتیک جهانی پرداخته و آن را به‌عنوان نظریه‌ای علمی معرفی کند. مناطقی جدید ژئوپلیتیک در عصر پس از جنگ سرد بویژه درحوزه آسیای جنوب غربی در همین راستا قابل مطالعه است. از میان مناطق ژئوپلیتیکی منطقه جنوب غربی آسیا، خاورمیانه بسیار مهم و مورد توجه نظام بین‌المللی بوده و در نظام بین‌المللی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. بر همین اساس جایگاه خاورمیانه در ساختار ژئوپلیتیکی هزاره سوم مورد بررسی قرار گرفته است.

پرسش‌های مطرح در این پژوهش عبارتند از: ۱- چرا امروزه کل خاورمیانه بخصوص خاورمیانه عربی در وضعیت بحرانی بسر می‌برد؟ ۲- صلح اعراب و اسرائیل در ساختار ژئوپلیتیکی خاورمیانه چه نقشی را ایفاء می‌کند؟ ۳- نقش ژئواکونومیک خاورمیانه با توجه به روند افزایش مصرف سوخت‌های فسیلی، در هزاره سوم چیست؟ این که نظام خاورمیانه با افزایش یا کاهش تعداد بازیگران یا هویت آنها (مانند سرنگونی رژیم صدام) تغییر نمی‌کند، لذا تغییر در این نظام در هزاره سوم باید در تغییر الگوهای قدرت، سیاست‌ها، منازعه و همکاری‌های منطقه‌ای جستجو کرد.

واژه‌های کلیدی: نظام ژئوپلیتیک جهانی، خاورمیانه، نظام بین‌الملل، هزاره سوم.

## مقدمه

با روی آوری و اقبال کشورهای مختلف جهان برای شکل دادن به نظام‌های منطقه‌ای، مفاهیم، دیدگاهها و الگوهای درباره شکل‌گیری قدرت در این نظامها مطرح گردیده است. اگر چه کیفیات رفتاری و نحوه تعاملات آنها با یکدیگر از اهمیت قابل توجهی برخوردار است، اما تغییر ساختارهای ژئوپلیتیکی در جهان، بخصوص از دهه ۱۹۹۰ به بعد وضعیت جدیدی را در دنیا بوجود آورده است.

با تغییر در ساختار نظام بین‌الملل پس از فروپاشی شوروی، دولتهای منطقه خاورمیانه خود را در شرایط جدید خودیاری، یافته و مجبور شدند خود را با آن شرایط تطبیق دهند. مهمترین وسیله تطبیق با شرایط جدید خودیاری همان موازنه قواست (کدیور، ۱۳۸۰: ۱۵). به عبارت دیگر، با تغییر ساختار نظام بین‌الملل، موازنه قوای جدید ظهور می‌کند و واحدهایی که خود را با دگرگونی ساختار نظام بین‌الملل تطبیق ندهند متضرر خواهند شد و در نهایت چاره‌ای جز تطبیق با شرایط جدید ندارند. بنابراین با تغییر در ساختار، نتایج و پیامدهای مختلفی بروز خواهد کرد.

قطبی بودن ساختار نظام بین‌الملل از طریق ماهیت بازی میان ابرقدرتها، انتخاب‌های دیگر دولتها برای کسب حمایت از خارج، و خطوط منازعه و ایجاد اتحاد، بر شرایط خودیاری دیگر دولتها تاثیر می‌گذارد. همچنین قطبی بودن بر روابط متقارن میان واحدها نیز تاثیر گذار است. با فروپاشی شوروی این دو ویژگی دگگون شد. در نظام دو قطبی، خاورمیانه اولاً به کشورهای طرفدار آمریکا و طرفدار شوروی تبدیل شده، ثانیاً درون خرده سیستم خاورمیانه، دولتها به رادیکال و معتدل تقسیم شده بودند، ثالثاً بسیاری از موضوعات منطقه‌ای به شکلی با رقابت دو ابرقدرت پیوند خورده بود، مانند منازعه اعراب و اسرائیل، جنگ داخلی لبنان، وضعیت یمن شمالی و جنوبی و وضعیت صحرای غربی.

اما در آخرین دیدگاه، عوامل جغرافیا، روابط قدرت، وابستگی متقابل منافع و رقابت بازیگران و الگوهای دوستی - دشمنی میان آنها مورد نظر است و بویژه با تاکید بر چگونگی تحول مجموعه امنیتی، با توجه به دو ساختار بنیادین آن (توزیع قدرت و الگوی دوستی -

دشمنی)، سطح تحلیل داخلی (توجه به ساخت اجتماعی و واقعیات و تجربه تاریخی ملتها) را نیز از نظر دور نمی‌دارد و هم سطح تحلیل منطقه‌ای و هم داخلی را در کنار سطح بین‌المللی مهم دانسته است و منطق تحول و پویایی را نادیده نمی‌گیرد.

### بیان مسئله

از میان مناطق ژئوپلیتیکی که جایگاه آن نیز در نظام بین‌المللی ارتقاء یافته منطقه جنوب غربی آسیا بخصوص خاورمیانه می‌باشد که و مورد توجه نظام بین‌المللی نیز قرار گرفته است. در این باره عزتی معتقد است «قدرتها، در زمینه الگو و هدف، استراتژیستها قلمروهای جغرافیایی را مشخص کرده و اعلام کرده‌اند هر کس بتواند بر تولید، توزیع و مصرف در آن قلمروها نظارت و دخالت داشته باشد قدرت برتر جهانی است و از قلمروهای مذکور جنوب غربی آسیا و بخصوص خاورمیانه می‌باشد» (عزتی، ۱۳۷۹: ۳۲).

به عبارت دیگر چون در ورود به قرن بیست و یکم قدرت آینده جهان از آن کسی است که بتواند در استراتژی انرژی جهان نظارت و دخالت داشته باشد نه کسی که دارای سلاح‌های بالستیک یا پایگاه عظیم دریائی و زمینی باشد و چون ارزشهای ژئوپلیتیکی جدید نیز بعد از ۱۱ سپتامبر پیامدهای خاص خود را داشته‌اند، لذا بنظر می‌رسد که همانگونه که غرب از منظر اندیشه و فرهنگ و همچنین حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی هژمونی خود را دیکته می‌کند در عرصه ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیک نیز خود را تحمیل کند و این تحمیل در شکل‌گیری پدیده آسیای جنوب غربی بویژه خاورمیانه برای کشورهای منطقه پیامدهای خاص ژئوپلیتیکی را همراه داشته باشد که در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد. با این حال باید دانست که ژئوپلیتیک علمی است که برخلاف تصور به تنهایی قابل مطالعه نیست و حتماً باید ژئوپلیتیک را زیر چتر ژئواستراتژی مورد بررسی قرارداد (عزتی، ۱۳۷۹: ۳۱) و به همین دلیل تغییر موقعیت ژئواستراتژیک کشورها موجب تغییر در ژئوپلیتیک آنها می‌شود.

خاورمیانه از اصطلاح جدیدی با نام بیضی استراتژیک انرژی استفاده کند. وی در کتاب خود بیان کرد که حدود ۷۰ درصد ذخایر ثابت شده جهانی نفت و بیش از ۴۰ درصد منابع گاز طبیعی در داخل این منطقه تخم‌مرغ شکل از جنوب روسیه و قزاقستان تا عربستان سعودی و

امارات متحده عربی محصور شده است (همان: ۱۴).

وی در عین حال مدعی شد مستعدترین رقیب تولیدکنندگان نفت خلیج فارس، حوزه دریای خزر است که ذخایر نفت و گاز برآورده شده این حوزه بسیار وسیع بوده و ممکن است به ۲۰۰ میلیارد بشکه نفت و ۲۷۹ تریلیون فوت مکعب گاز طبیعی برسد، گرچه بیشتر تحلیلگران نفتی رقم ۹۰ میلیارد را برای نفت این منطقه به کار می‌برند (همان: ۲۱۷).

در هر حال موارد مذکور باعث شده است تا برخی از کارشناسان یکی از اهداف طرح خاورمیانه بزرگ و حضور ایالات متحده در کشورهای حوزه خزر را در راستای کسب منابع انرژی این حوزه قلمداد کنند. در ادامه به مقایسه ذخایر فعلی این حوزه با حوزه خلیج فارس پرداخته خواهد شد و اینکه تا چه اندازه پیش‌بینیهای مطرح شده درباره این حوزه با واقعیات منطقه تطابق دارد و تا چه اندازه ایالات متحده در راستای اهداف اقتصادی طرح خاورمیانه بزرگ خود در زمینه ذخایر انرژی در این حوزه به موفقیت رسیده است؟

مقاله حاضر ابتدا به ویژگیهای جایگاه خاورمیانه در نظام ژئوپلیتیکی هزاره سوم پرداخته، سپس دوران گذار و در نهایت وضعیت حال منطقه را مورد بحث قرار خواهد داد. سؤال اساسی تحقیق این است که: خاورمیانه در ساختار ژئوپلیتیکی هزاره سوم از چه جایگاهی برخوردار خواهد شد؟ به تبع سؤال فوق، فرضیه تحقیق عبارتست از: خاورمیانه در ساختار ژئوپلیتیکی هزاره سوم ارتقاء یافته و مورد توجه بیشتری قرار خواهد گرفت.

## مفاهیم و اصطلاحات

مفهوم نظام ژئوپلیتیک جهانی<sup>۱</sup> در برگیرنده عناصری است که معرفی آنها کلید درک مفهوم مورد نظر ما می‌باشد. قدرت<sup>۲</sup> اصلی‌ترین عنصر ساختار نظام ژئوپلیتیک جهانی را تشکیل می‌دهد که نحوه شکل‌گیری، تداوم و چگونگی حرکت آن در عرصه فضای جغرافیایی بعنوان یک منبع انرژی یا کنش انسانی به همان اندازه حائز اهمیت است که ساختار، شکل، عوامل و

<sup>۱</sup> - World Geopolitical System

<sup>۲</sup> - Power

بازیگران آن (مویر، میر حیدر، ۱۳۷۹:۱۹۴).

واژه نظام<sup>۱</sup> هم در مفهوم یاد شده، بیانگر ماهیت سیستمی و به هم پیوسته‌ای است که در شکل نگرش سیستمی و درک ساختاری کارکردی از قدرت جهانی خود را به نمایش می‌گذارد. در عین حال این نگرانی نیز وجود دارد تا تلاش جهت ارائه تحلیل سیستمی، موجب درگیر شدن در حلقه نگرش‌های جبرگرایانه سنتی و نادیده انگاشتن هویت‌های اصیل انسانی در قالب گروهی و یا فردی آن نشود.

### مبانی نظری

سائل بی. کوهن، جغرافیدان معاصر آمریکایی، نظریه سیستم ژئوپلیتیک جهانی را در دو بعد توزیع قدرت و ساختار فضایی ارائه داد و سیستم ژئوپلیتیک جهانی را بر پایه موقعیت و قدرت کشورها در نظام جهانی تبیین کرد. وی عواملی را که بر قدرت و نقش هر یک از اجزاء سیستم، نظیر دولتها و کشورها، تاثیر می‌گذارند، اینگونه بر می‌شمارد:

- ۱ - عوامل و تحولات داخلی، نظیر ساختار سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و فن‌آوری؛
- ۲ - عوامل خارجی، نظیر تجارت خارجی، روابط سیاسی، پایگاههای نظامی، هم‌پیمانان خارجی، مسئله مهاجرت و ... که به توسعه و کنش متقابل بین کشورها و همبستگی آنها به‌عنوان اجزاء سیستم کمک می‌کند؛
- ۳ - نیروهای داخلی که در خارج حضور دارند.

کوهن تجزیه سیستمهای درون‌گرا را ناشی از افزایش درجه آنتروپی (میرایی) آنها در اثر کاهش حجم ارتباطات (حجم ارتباطات کمتر) آنها می‌داند. وی بر اساس الگوی درجه آنتروپی، کشورهای جهان را در سال ۱۹۹۱ م. سطح‌بندی نموده است و برخی را با کمترین درجه نظیر آمریکای شمالی و برخی را با بیشترین درجه آنتروپی نظیر آفریقای جنوب صحرا و یا آمریکای جنوبی می‌داند. الگوی او براساس ده عامل، میزان پس‌انداز، تولید کشاورزی، تولید صنعتی، صادرات، تحقیقات توسعه‌ای، تعداد دانشمندان، مهندسان، کاهش دیون و بدهیهای خارجی، مبادله علمی، تعداد اختراعات و در چهار سطح تشکیل می‌دهد که این چهار سطح

<sup>۱</sup> - System

عبارتند از: سطح خیلی بالا، بالا، متوسط و سطح پایین (حافظ‌نیا، ۱۳۷۹: ۶ - ۳۳۵).  
وی معتقد است کشورهای جهان را از حیث سطوح قدرت در پنج گروه می‌توان دسته‌بندی کرد:

۱- قدرتهای درجه اول که در یک بُعد یا تمام ابعاد در سطح جهان عمل می‌کنند، شامل: آمریکا، اروپا، روسیه، چین و ژاپن؛  
۲- قدرتهای درجه دوم که در سطح یک منطقه جغرافیایی عمل می‌کنند و دارای ابعاد زیر هستند:

- تلاش می‌کنند خود را به‌عنوان هسته و مرکز منطقه مطرح کنند؛  
- از لحاظ اقتصادی و ارتباطی تلاش می‌کنند به گروه موصلاتی و مرکز منطقه تبدیل شوند؛  
- نفوذ نظامی را در منطقه دنبال می‌کنند؛  
- تلاش می‌کنند جلوی نفوذ قدرتهای جهانی را در آن منطقه بگیرند؛  
- خواستههای برتری‌جویانه در کل منطقه دارند، هر چند توفیق زیادی را به همراه نداشته باشد.  
۳- قدرتهای درجه سوم، کشورهایی هستند که در حوزه‌های کوچکتری در منطقه ژئوپلیتیکی با هم رقابت دارند. این رقابتهای در زمینه‌های ایدئولوژیکی و سیاسی با در اختیار گرفتن منابع منطقه است، اما این کشورها به علت قلت تواناییهای اقتصادی، جمعیتی یا نظامی، قادر به رقابت با قدرتهای درجه دوم نیستند.

۴- قدرتهای درجه چهارم، تنها در جهت تاثیرگذاری بر همسایگان خود تلاش می‌کنند؛  
۵- قدرتهای درجه پنجم، کشورهایی هستند که حوزه نفوذشان صرفاً در محدوده جغرافیایی خودشان است (Cohen, 1994: 26-27).

ساموئل هانتینگتون معتقد است که سیاستهای جهانی همواره پیرامون قدرت و مبارزه برای کسب قدرت دور می‌زند. او چهار نوع سیستم قدرت جهانی را مورد بحث قرار می‌دهد:  
۱- سیستم تک قطبی، که یک ابرقدرت و بسیاری قدرتهای ناچیز دیگر وجود دارند و از قدرتهای عمده حائز اهمیت خبری نیست. در نتیجه آن ابرقدرت به طور مؤثری مسائل مهم بین‌المللی را به تنهایی حل و فصل می‌کند و هیچ مجموعه‌ای از سایر کشورها قدرت آن را ندارند که مانع اقدامات آن بشوند؛

- ۲- سیستم دوقطبی، مانند دوران جنگ سرد که دو ابرقدرت وجود داشت و روابط بین آنها در سیاستهای بین‌المللی نقش اساسی ایفا می‌کرد؛
  - ۳- سیستم چندقطبی که چندین قدرت عمده با توان تقریباً مساوی وجود دارد و بر اساس الگوهای متغیر با یکدیگر همکاری و رقابت می‌کنند؛
  - ۴- سیستم دوگانه تک قطبی - چند قطبی، که یک ابرقدرت و تعداد زیادی از قدرتهای عمده در کنار هم هستند. این سیستم در حال حاضر بر جهان حاکم است (Hantington 1999: 35-49).  
ویلیام تامپسون نیز نوشته‌های ناظر بر خرده سیستم‌های بین‌المللی را مرور کرده و تلفیقی از آنها به دست داده است، که شامل موارد زیر است:
    - ۱- مجاورت بازیگران با یکدیگر؛
    - ۲- الگوهای منظم روابط با تعاملات؛
    - ۳- ارتباط متقابل درونی که براساس آن، یک بخش از خرده سیستم، بر دیگر بخشها تأثیر خواهد گذاشت؛
    - ۴- شناسایی داخلی و خارجی به‌عنوان واحدهای مجزای از قدرت که در مقایسه با واحدهای سیستم مسلط، نسبتاً فرودست‌ترند؛
    - ۵- اثرات دگرگونی در سیستم مسلط بر خرده سیستم، بزرگتر از اثر معکوس آن است؛
    - ۶- میزانی (نامشخص) از پیوندهای مشترک زبانی، فرهنگی، تاریخی، اجتماعی یا قومی؛
    - ۷- میزان نسبتاً بالایی از همگرایی از جمله روابط نهادی نسبتاً آشکار؛
    - ۸- غالب بودن کنشهای درون سیستمی بر نفوذ خارجی؛
    - ۹- نیروهای نظامی مجزا؛
    - ۱۰- نوعی تعادل منطقه‌ای؛
    - ۱۱- سطح مشترکی از توسعه.
- وی نهایتاً نتیجه‌گیری می‌کند که در مورد خرده سیستم‌ها اتفاق نظر چندانی وجود ندارد اما شرایط لازم و کافی برای یک خرده سیستم منطقه‌ای را در چهار عامل زیر خلاصه می‌کند:
- ۱- منظم بودن و شدت تعاملات به ترتیبی که دگرگونی در یک بخش بر بخشهای دیگر تأثیر گذارد؛

۲- مجاورت کلی بازیگران؛

۳- شناسایی داخلی و خارجی سیستم به عنوان واحدی مجزا؛

۴- وجود دست کم دو و احتمالاً چند بازیگر در خرده سیستم (دوئرتی و فالتزاگراف، ۱۳۷۲: ۲۶۱-۲۶۰).

ریشه‌های وضعیت ژئوپلیتیکی قدیم که به «تغییر کارکردهای سیاسی - امنیتی و همچنین فرهنگی»، منجر شده به سال ۱۹۷۲ باز می‌گردد که از آن بعنوان «ظهور روشهای جدید غالب در مکان و زمان تجربی» یاد می‌کنند که به برخی رویدادهای کلیدی ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی مانند گردش نفت اوپک و تحریم نفتی جهان اشاره دارد. ولی ژئوپلیتیک جدید که از اوائل دهه ۱۹۹۰ میلادی شروع شده در آن سه فرآیند گسترده، در یک شیوه واحد منسجم شده‌اند تا بطور مشخص محیط ژئوپلیتیکی جدیدی را ایجاد کنند (Harvey, 1998: 110).

اولین فرآیند، فشرده شدن شرکتهای چند ملیتی و تقسیم کار اقتصادی بین‌المللی است که تغییر کیفی در اقتصاد بین‌المللی و افزایش همبستگی مالی بزرگترین اقتصادهای جهانی و گسترش روابط تجاری و سرمایه‌گذاری را شامل می‌شود.

دومین فرآیند، انتشار فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی جدید است که فشرده‌گی زمانی و مکانی را از نظر تاریخی در ارتباط با مدرنیته شدت بخشید، نقش فاصله جغرافیایی را بشدت کاهش داده و تشکیلات رسانه‌های فراملی را به نمایش گذاشته است (Harvey, 1998: 111).

سومین فرآیند، با رویداد مهم سقوط امپراطوری شرق و اروپای شرقی است که فضای تازه‌ای را برای ظهور ژئوپلیتیک جدید در دهه ۱۹۹۰ بوجود آورد. سیاست‌گذاران امنیت ملی هم اکنون باید شیوه کاملاً متفاوتی را در قبال مسائل مختلف جهانی اتخاذ کنند چون با پایان یافتن جنگ سرد سیاست‌گذاران بتدریج با شرایط جامعه «پرخطر» روبرو شدند که مجتمع‌های صنعتی - نظامی دوران جنگ سرد آنها بار آورده بودند (Ibid).

در این فرآیندهای سه‌گانه باید نهادهای ملی با کارکردهای سیاسی، خود را موظف سازند که در پویش رو به تکامل تقاضای اقتصاد سرمایه‌داری جهانی تطبیق دهند و دولتها باید وارد شبکه‌های بین‌المللی جریانات مالی و کالائی شوند و یا در اقتصاد جهانی به مناطق حاشیه‌ای تبدیل شوند.

ژئوپلیتیک مدرن در تلاش کاملاً علمی سعی دارد که نشان دهد انگیزه‌های سیاسی درباره عقب‌نشینی از مرزهای مستحکم و اجرای سیاستهای مهار و دخالت‌های گزینشی تا قیومیت بین‌المللی و ترتیبات امنیتی، همه در جهانی‌سازی می‌تواند پیامدهای خاص خود را در صحنه جهانی برجای بگذارد.

ژئوپلیتیک عصر هزاره سوم نه تنها چیزی بیش از تمرین سیاستمداری و سیاستهای تکنولوژیکی و یا بحث فقط قدرت است، بلکه ژئوپلیتیک مدرن امروزه امپراطوری‌های به اصلاح «ژئو اطلاعات» را شکل می‌دهد و فضاهای سیاسی جهان را با شبکه‌های الکترونیکی و کدهای فرهنگی پوشش می‌دهد که روابط بین امپراطوری‌های ژئو اطلاعاتی و سیاستمداران و روابط بین‌الملل را در سطح جهان و سیاست جهانی برقرار نماید و این مورد جنبه عملی و مهمی از وضعیت ژئوپلیتیک مدرن به‌شمار می‌آید.

بطور کلی می‌توان گفت که با پایان جنگ سرد و ظهور بحرانهای جدید از بالکان تا آسیا، ژئوپلیتیک به نوین‌گرایی و انعطاف‌پذیری گرایش یافت و موج دوم نوین‌گرایی اجتناب‌ناپذیر در واقع فراتر از دیدگاهها و اصول ژئوپلیتیک جنگ سرد بود. نظریه‌سازی و مفهوم‌پردازی هم‌اکنون فعالانه با مشکل‌آفرینی‌های جهانی‌شدن، اطلاع‌رسانی، کثرت خطرات بی‌مرزی‌های اطلاعاتی و تکنولوژیکی درگیر است. لذا تغییراتی که این پویش برای تجسم فضای سیاسی جهانی، مفهوم امنیت ملی و کارکرد سیاست خارجی ایجاد کرده نظریه‌سازی ژئوپلیتیکی را درگیر مسائل عمیقی نموده است. مباحث جدید ژئوپلیتیکی باید با خطرات سریع، سیال و نامرئی اواخر قرن بیستم و اوایل هزاره سوم ناشی از نوگرایی انعطاف‌پذیر درگیر شود، مباحثی که می‌کوشد تا منطق بی‌سرزمینی را مخاطب سازد و بتواند تصورات جدیدی را ارائه دهد و پیچیدگی سرکش را با توسل به تخصص و اقتدار نظم ببخشد و مسائل ناشی از بی‌سرزمینی را با ثبات سرزمینی کاهش دهد.

ساختار ژئوپلیتیکی جهان که در دوران جنگ سرد هزینه بالایی را بر کشورها تحمیل می‌نمود سعی داشت که در دوران گذار بخصوص بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در قلمروهای ژئوپلیتیکی تغییری رو به تحول ایجاد نماید و با بوجود آمدن این حادثه، نظم جدیدی را طرح کرد که از ویژگیهای آن چنانچه در مسائل فوق‌الذکر بیان شد، نظم امنیتی با متدلوزی نوواقع‌گرایان

آمریکائی بود. چنانچه می‌دانیم پیامد هر نظمی تغییرات ژئوپلیتیکی در جهان بود که در میان این تغییرات در حوزه جنوب‌غربی آسیا قابل مطالعه و بررسی است و چون تحولات ژئوپلیتیکی جدید به نفع غرب و بویژه آمریکا به پیش می‌رود، کشورهایی سعی دارند در مقابل اراده این کشور سدی را ایجاد کنند که اجلاس سن‌پترزبورگ با حضور "پوتین"، "شیراک" و "شرودر" قابل طرح است که در آن نشست به نقش سازمان ملل متحد تاکید داشتند (تاجیک، ۱۳۸۱: ۶۸).

ساختار قدرت جهانی را می‌توان شامل حوزه نفوذ قدرتهای بین‌المللی و روابط بین حوزه‌های منطقه‌ای دانست. بدین صورت که قدرتهای بین‌المللی متناسب با توان اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و خواسته‌های خود بر مناطقی از جهان نفوذ کرده و همچنین حوزه‌های نفوذ و قطب‌بندی بین‌المللی را ایجاد می‌کنند، لذا روابط بین آنها نوعی ساختار بین‌المللی را بوجود می‌آورد (رضائی، ۱۳۸۲: ۵۰). به موازات چنین قطب‌بندی جهانی، موازنه قوای بین‌المللی جدید شکل می‌گیرد. یعنی هر ساختار قدرت بین‌المللی همراه با یک نوع موازنه قوای بین‌المللی است و تغییر در هر کدام به تغییر در دیگری منجر می‌شود. مثلاً اگر ساختار قدرت بین‌المللی تغییر کند، موازنه قدرت بین‌المللی هم تغییر خواهد کرد. فروپاشی امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی اول، فروپاشی استعمار انگلیس در جنگ جهانی دوم و فروپاشی شوروی در دهه ۱۹۹۰ میلادی، منجر به تحولات ساختاری در موازنه قوای بین‌المللی شد. بدین ترتیب که ابتدا ساختار قدرت و موازنه قوای بین‌المللی تغییر کرده و در نتیجه این تغییرات، مناطق جدیدی بوجود آمدند. منطقه خاورمیانه و اروپای غربی و شرقی ثمرات تحولات قدیمی بود.

بنابراین ویژگیهای مناطق جدید عبارتند از:

- ۱ - خلاء قدرت؛
- ۲ - تغییر در توازن قوا؛
- ۳ - بی‌ثباتی سیاسی؛
- ۴ - بی‌هویتی سیاسی و فرهنگی.

در نظام بین‌المللی دوران جنگ سرد دو ابرقدرت وجود داشتند که هر یک بر بخشی از جهان مسلط بود و برای گسترش نفوذ خود در دیگر نقاط جهان با آن دیگری رقابت می‌کرد. این رقابتهای که جزء لاینفک طبیعت جنگ سرد بود، با تلاش هر یک برای گسترش پایگاه

ایدئولوژی سیاسی خود در عرصه جهانی نیز تقویت می‌شد.

سرشت و ساختار دو قطبی قدرت در دوران جنگ سرد، ناگزیر منشا در تنش میان دو ابرقدرت بود. ساختار جدید تک-چندقطبی الگوهای بسیار متفاوتی از منازعات پدید می‌آورد. ایالات متحده بعنوان تنها ابرقدرت دارای منافع جهانی است و در جهت گسترش آن در همه مناطق جهان سخت تلاش می‌کند.

با بروز تلاشهای ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی، برای پر کردن خلاء قدرت و ایجاد ثبات سیاسی و یافتن یک هویت سیاسی جدید، مجموعه این تلاشها منجر به شکل‌گیری واحدهای سیاسی جدید در مناطق جدید شده است (رضائی، ۱۳۸۲: ۷۰). مجموعه نظام منطقه‌ای از کشورهای متقابل با برخی پیوندهای تاریخی، زبانی، فرهنگی مشترک بوجود می‌آید که رفتار آنها در بعضی مواقع، تحت تأثیر قدرتهای خارجی قرار می‌گیرند که به سه بخش مرکزی، پیرامونی و قدرت مداخله‌گر تقسیم می‌شود (Ashpigel, 1999:189).

#### ۱- بررسی وضعیت خاورمیانه

الگوی نظام ژئوپلیتیک جهانی نه فقط بر پایه کشورهای استوار است، و نه بر پایه وجود تنها یک سازمان رسمی قدرت در مقیاس جهانی، بلکه اولاً فرایند قدرت جهانی را بسیار پیچیده و ورای مرزهای مشخص بین‌المللی فرض کرده و ثانياً مناسبات قدرت را نه فقط میان بازیگران متعدد رسمی و غیر رسمی، بلکه میان این بازیگران و محیط جغرافیایی آنها می‌داند (میرحیدر، ۱۳۷۷: ۱۵۶).

منطقه خاورمیانه از نظر نظامی و استراتژیکی بسیار با اهمیت است، منطقه‌ای که بین اروپا، آفریقا و جنوب شرق و آسیا واقع شده دارای چند نقطه استراتژیکی از جمله تنگه هرمز، تنگه باب‌المندب و کانال سوئز است. بنابراین تسلط بر این مناطق استراتژیکی، مزیت مهم نظامی و استراتژیکی ایجاد خواهد نمود و همین امر یکی از دلایل مهم چالش دو ابرقدرت ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی در دوران جنگ سرد به شمار می‌رفت (هودشیان، ۱۳۷۳: ۸۹).

منطقه‌گرایی در خاورمیانه را می‌توان سه گونه و به شرح زیر تجزیه و تحلیل کرد:

۱ - نظم برون‌زا؛

۲ - نظم درون‌زا؛

۳ - نظم ترکیبی.

با توجه به سه ویژگی فوق‌الذکر که عوامل مشارکت را ارائه می‌نماید، نظم منطقه در خاورمیانه با عوامل زیر می‌تواند تشکیل شود (Ward, 1999:202).

۱- موقعیت جغرافیایی؛

۲- الگوی منظم ارتباطات و تعاملات؛

۳- ارتباط متقابل؛

۴- منطقی تلقی کردن بازیگران داخلی و خارجی؛

۵- غالب بودن کنش‌های درون سیستمی؛

۶- درجه‌ای از خودمختاری.

باید توجه کرد که توفیق هرگونه ساختار منطقه‌ای در خاورمیانه، در بستگی به ساختار و دامنه بلند پروازی و اهداف و شیوه تعامل کشورها و ساز و کارهای بین‌المللی دارد. علاوه بر اهمیت نظامی و استراتژیکی منطقه خاورمیانه، ارزش اقتصادی این منطقه نیز بسیار حیاتی بوده و توجه قدرتهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را در طول تاریخ و بویژه پس از دوران کشف نفت و اهمیت حیاتی آن در صنایع، به خود جلب کرده است. اهمیت انرژی در دنیای صنعت و به فروش رساندن کالاهای صنعتی در بازارهای مصرف بر کسی پوشیده نیست و این منطقه هر دوی آنها را داراست. هم ذخیره انرژی جهان را در خود نهفته دارد و هم بازارهای پرمصرف آن منافع خیره‌کننده‌ای را به ارمغان می‌آورد. بنابراین ملاحظه می‌شود که در دوران جنگ سرد، این منطقه از حساس‌ترین مناطق تحت نفوذ و بلوک شرق و غرب به شمار می‌رفت و با پایان گرفتن جنگ سرد و یگانه‌سازی ایالات متحده نیز از اهمیت این منطقه کاسته نشده و همچنان محل تعارض منافع آمریکا و رقیبان آن قلمداد می‌شود. تنشهای موجود میان کشورهای منطقه در زمان جنگ سرد، مسابقه تسلیحاتی بزرگی را بوجود آورد که همین مسابقه تسلیحاتی به‌عنوان یکی از منابع مهم

درآمد استراتژیک ابرقدرتها و قدرتهای جهانی محسوب می‌گردید. بنابراین به جرأت می‌توان گفت که ابرقدرتها و قدرتهای فرامنطقه‌ای تولید کننده تسلیحات، به حفظ و تداوم منافع ناشی از فروش تسلیحات، از تنش و تشنج موجود میان کشورهای منطقه با شرط حفظ توازن نسبی بین آنها، راضی و خشنود بودند. اما پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی، اگر چه ایالات متحده آمریکا تلاش کرده تا به منظور حفظ و استمرار منافع و درآمدهای کلان حاصل از فروش تسلیحات، خطر به اصطلاح «اسلام انقلابی» به مرکزیت جمهوری اسلامی ایران را جایگزین تهدیدات بلوک شرق و شوروی از یک سو و رژیم صهیونیستی از سوی دیگر نماید، اما همزمان تلاش مضاعفی را در پیش گرفته تا مهمترین معضل و عامل بی‌ثباتی منطقه یعنی درگیری اعراب و اسرائیل را که بزرگترین مانع تسلط نسبتاً مطلق آمریکا بر منطقه و انرژی آن محسوب می‌شود، برطرف کند و در این راه هر جریان مخالف را منزوی و سرکوب کند. تسلط بر منابع و مسیرهای انتقال انرژی منطقه و استمرار جریان سالم، مطمئن و ارزان انرژی، آنچنان قدرتی در اختیار ایالات متحده قرار خواهد داد که می‌تواند با استفاده از این اهرم فشار به ایفای نقش رهبری جهان پرداخته و رقبای اروپائی و ژاپنی خود را تحت کنترل داشته باشد.

بی‌شک ادامه این سلطه نیازمند به محیطی امن است که درگیریها و کشمکشهای طولانی بین اعراب و اسرائیل از بزرگترین موانع این امنیت است. بنابراین فشارهای فزاینده آمریکا بر اسرائیل به منظور سازش با جناحهای راست عرب از سالها پیش اعمال می‌شد و در این راستا سرانجام اسرائیل را مجبور ساخت تا امتیازاتی را برای رسیدن به یک سازش نابرابر بدهد، تا از این رهگذر غرب بتواند منافع حیاتی خویش را در منطقه بویژه در خلیج فارس حفظ کند و خطرات مخاطره آفرینها را مهار کند.

### ۱-۱- اهداف قدرتهای فرامنطقه‌ای در منطقه

خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی با توجه به نگرش جهانی آمریکا پیرامون حفظ صلح و بقاء امنیت بین‌المللی و ارائه طرح خاورمیانه بزرگ که زمینه عینی و ذهنی چالشهای منطقه‌ای را می‌خواهد از میان بردارد، برای قدرتهای فرامنطقه‌ای دارای منافع

حیاتی به شرح زیر است:

۱- نفت: به خصوص کشورهای خلیج فارس منبع اصلی تامین نفت غرب و همچنین شریان حیاتی اقتصاد جهانی آمریکا به شمار می‌آیند. با توجه به اینکه آمریکا دارای جمعیتی بیش از ۶ درصد از جمعیت جهان نیست، اما حدود ۲۰ درصد از نفت جهان را مصرف می‌کند. باید گفت که نفت یک نوع کالای جهانی است که بیشترین رواج را دارد و در زمان صلح هیچ‌گونه جانشینی برای آن نیست. و در زمان جنگ هم از اهمیت استراتژیک خاصی برخوردار است.

۲- گذرگاههای آبی: یکی از توجهات حضور نیروهای غربی در آبهای خلیج فارس و دریای سرخ از هنگام جنگ عراق علیه ایران، تضمین آزادی دریانوردی کشتیهای جنگی و تجاری آمریکا در گذرگاههای آبی می‌باشد. این منطقه یکی از پراهمیت‌ترین گذرگاههای آبی جهان را از جمله دریای مدیترانه، دریای سرخ و خلیج فارس را در خود جای داده است. علاوه بر موارد مزبور ترکیه هم بر این اهمیت از لحاظ نظامی و اقتصادی استراتژیکی افزوده است. ضمن اینکه بیشترین تجارت نفت از همین گذرگاههای آبی صورت می‌گیرد.

۳- تضمین امنیت رژیم صهیونیستی و برتری آن در عرصه‌های مختلف، در این راستا نیز تضمین نظم و امنیت منطقه به گونه‌ای که جنگ عربی- صهیونیستی به جنگی منطقه‌ای و فراگیر تبدیل نشود، مهم است، چرا که مصالح حیاتی آمریکا را در منطقه به خطر می‌اندازد.

۴- اهمیت منطقه و به خصوص کشورهای خلیج فارس به‌عنوان بازاری برای کالاهای غربی که عصر صنعتی را تضمین می‌کند و همچنین منطقه خاورمیانه به‌عنوان بزرگترین وارد کننده سلاح‌های آمریکایی به شمار می‌رود، که صنایع متعدد این منطقه از جمله صنایع پایه‌ای، تبدیلی و تکنولوژیکی با واردات سلاح آمریکایی در ارتباط است.

خاورمیانه هزاره سوم را در حالی آغاز می‌کند که به گفته امانوئل کاستلز سهم بالایی از بحران عمومی این هزاره را به خود اختصاص خواهد داد و به عبارتی جریان بحران‌سازی در آن نسبت به هزاره قبل، شدیدتر و گسترده‌تر خواهد شد (کاستلز، ۱۹۹۸: ۲۸). تعبیری از این قبیل، دلالت بر آن دارند که از جمله ویژگی‌های بارز نظام بین‌الملل جدید انتقال بحران به حوزه‌های خاصی همچون خاورمیانه است که سبب تغییر ماهیت مناسبات امنیتی در این مناطق

می‌شود. بدین ترتیب امنیت ملی برای این کشورها به شدت «تهدید محور» خواهد شد. بدیهی است که در چنین فضایی «حفظ خود» به موضوع اصلی استراتژی امنیت ملی تبدیل شده و واحدهای سیاسی مربوطه به ناچار بازگشتی دوباره به گفتمان‌های سلبی را تجربه خواهند کرد. مطابق این تحلیل، خاورمیانه از حاشیه منظومه امنیت جهانی در قرن بیستم به متن معادلات امنیت جهانی در قرن بیست و یکم راه می‌یابد و به موضوعی جهانی تبدیل می‌شود که کلیه قدرتهای برتر و مهم به نوعی با آن در ارتباط بوده و امنیت خود را با آن تعریف می‌کنند.

به همین دلیل است که پروژه کلان «چالش قرن جهانی» که توسط «مؤسسه مطالعات استراتژیک ملی» دانشگاه دفاع ملی آمریکا و با حمایت مؤثر «دپارتمان نیروی دریایی» آمریکا انجام شده، حتی به کشورهای پیشرفته این نکته یادآوری شده است که بدون توجه به «خاورمیانه» استراتژی ملی‌شان ناقص خواهد بود. این حضور ایجابی (و یا سلبی) در واقع از عناصر اصلی استراتژی ملی کلیه بازیگرانی است که می‌خواهند در سطح جهانی ایفای نقش کنند. در نظام جدید بین‌الملل که از سوی هژمون تأیید و دنبال می‌شود، مرز میان «مخالف» و «معارض» کم‌رنگ شده و در مناسبات بین‌المللی، این دو دسته کار مخصوص و واحدی پیدا می‌کنند. بدین صورت که نگرش رادیکال «سیاه و سفید» (خیر و شر) حاکم شده و بازیگران به دو دسته «له هژمون» یا «علیه هژمون» تقسیم می‌شوند. چنین تلقی که ریشه در رویکرد «اشتراوسی» به نظام بین‌الملل دارد و از سوی نومحافظه‌کاران آمریکایی ترویج می‌شود، جایی برای «مخالف» باقی نگذاشته و کشورهای مخالف سیاست‌های هژمون به نوعی در جایگاه بازیگران رقیب و معارض قرار خواهند گرفت.

لی ادواردز از این پدیده به‌عنوان «انقلاب محافظه‌کارانه در سیاست خارجی آمریکا» یاد کرده است که براساس آن «هژمون» برای اثبات برتری خود و پر کردن خلاء ناشی از نبودن رقیبی مقتدر (همانند اتحاد شوروی) به انجام دو کار به صورت همزمان اقدام می‌کند (ادواردز، ۲۰۰۳: ۲۰۱):

– طرح دشمنان و رقبای تازه در عرصه بین‌المللی که با استناد به نظریه «تهدید نامتقارن» قابلیت آن را دارند تا جایگاه مقابل هژمون را به خود اختصاص دهند. در چنین حالتی است که طالبان، رژیم بعثی، جنبش اسلامی حزب‌الله و یا حکومت‌هایی همچون لبنان، سوریه و ایران

به‌عنوان تهدید جدی برای امنیت ملی آمریکا مطرح می‌شوند.

- استفاده از زور در قالب نظریه «اقدام پیشگیرانه» بر ضد بازیگرانی که در گذشته به‌عنوان دشمن معرفی شده‌اند (مانند حمله به افغانستان و عراق).

بدیهی است که اتخاذ چنین رویکردی برای آن دسته از کشورهایی که به نوعی در مقابل سیاست هژمونیک آمریکا قرار دارند - به خصوص از لحاظ ایدئولوژی - معنادار بوده و حکایت از شکل‌گیری موج تازه‌ای از ناامنی (در این ارتباط، خاورمیانه به دلایل متعدد) لازم است تا احساس ناامنی کند، این نگرش «سیاه و سفید» به خاورمیانه در سخنان رایس آشکار است، آنجا که می‌گوید: «مردم خاورمیانه نیز همانند دیگران علاقه‌ای وافر به آزادی دارند. ما هم اکنون فرصت - و وظیفه - آنرا داریم که به آنان برای تحقق عینی بخشیدن به این آرزو امکان لازم را بدهیم. ما موظفیم با دیگران در خصوص ایجاد جهانی عاری از تهدید و ترور همکاری کنیم و این یک تصمیم استراتژیکی است که جهان معاصر با آن مواجه است».

خاورمیانه در این ساختار جدید، همچون ساختار قرن بیستمی دیگر در مدار مرکز-پیرامون قرار نگرفته و به علت از بین رفتن چنین مداری، انتقال وضعیت داده، در موقعیت جدیدی استقرار می‌یابد که نقطه مقابل هژمون است. آنچه سبب می‌شود تا این انتقال معنا یافته و مطرح شود آن است که:

اولاً، ماهیت ایدئولوژیک خاورمیانه که با اسلام پیوند عمیق دارد از حیث نظری مخالف لیبرال دموکراسی است. مطابق روایت غربی (اعم از واقع‌گرایی هانتینگتونی، آرمان‌گرایی فوکویامایی و یا محافظه‌کاری هابرماسی) تعارض بین آموزه‌های اسلامی و لیبرال دموکراسی شاخصه اصلی جهان آینده را شکل می‌دهد که باید بدان پرداخته شود.

ثانیاً، حضور اسرائیل در منطقه و استمرار منازعه اعراب - اسرائیل، هژمون را نسبت به تأمین منافع بازیگری که در اتحاد استراتژیک با آن قرار دارد، ترغیب می‌کند.

ثالثاً، تهدید اصلی که هژمون بر آن تأکید دارد یعنی تروریسم با نگاه به خاورمیانه تعریف شده و این امر نیز دلالت بر آن دارد که نوع نگاه هژمون به خاورمیانه، تهدید محور است. از این رو است که گفته می‌شود تحول معنایی رخ داده در امنیت از «گفتمان ایجابی» به «گفتمان سلبی» در حوزه خاورمیانه بسیار جدی و امری عینی است. تا آنجا که ماکس بوت آنرا یک ضرورت

امنیتی قلمداد کرده و خطاب به بیشتر کشورهای خاورمیانه‌ای اظهار می‌دارد که هزینه مخالفت با استراتژی نوین آمریکا برای ایشان سنگین و در حکم پذیرش برخورد نظامی خواهد بود.

### ۲-۱- امنیت اطمینان بخش در خاورمیانه

پیدایش الگوی مدرن از امنیت‌سازی به همت متفکرانی همچون «گالتونگ» و «سومر» با عنوان امنیت اطمینان بخش شناسانده می‌شود. در این تلقی تازه، کانون معادلات امنیتی بیش از آنکه خارج از واحد سیاسی قرار داشته باشد در داخل بوده و افزون بر آن بیش از آنکه با شاخص تهدید سنجیده شود، بامیزان گسست بین خواسته‌های شهروندی و کارآمدی دولت ارزیابی و محاسبه می‌شود. به عبارت دیگر امنیت وضعیتی ارزیابی می‌شود که در آن واحد سیاسی از رهگذر ایجاد توازن بین نیازهای شهروندی و کارآمدی دولت، توانسته باشد به کسب رضایت عمومی در حمایت از نظام سیاسی و صیانت از آن نایل آمده باشد. بنابراین نقش و جایگاه مردم محوری بوده و عامل اصلی - حتی در بروز تهدیدات خارجی و نحوه مقابله با آن - به شمار می‌آید.

در شرایط موجود جامعه خاورمیانه با طرح انتظارات جدید از سوی مردم روبرو می‌باشد. این امر ضرورت‌های مربوط به حقوق شهروندی را برجسته می‌سازد. کنفوسیوس متفکر چینی می‌گوید: حکومت صالح باید دارای سه هدف اصلی باشد: تدارکات شایسته، ارتش نیرومند و جلب اعتماد مردم. اگر لازم افتد که یکی از این سه فدا شود، آسانتر از همه آنها ارتش را می‌توان رها کرد، سپس تدارک خواربار و اعتماد خلق را هرگز. اگر خلق بی‌اعتماد شود، حکومت بر آن محال است.

### ۳-۱- امنیت نرم‌افزاری در خاورمیانه

روندهای امنیتی جدید با رویکرد نرم‌افزاری در تمامی جهان در حال شکل‌گیری است. در مفهوم سنتی امنیت، تعریف این واژه بر حسب تهدیدهای خشونت‌بار خارجی صورت گرفته و بر قدرت مبتنی بر نیروهای نظامی تأکید فراوان دارد. این گونه امنیت را اصطلاحاً امنیت سخت‌افزاری می‌نامند.

«آذر و مون» امنیت نرم‌افزاری را به سه جزء اصلی تقسیم می‌کند:

- ۱ - مشروعیت: تعیین ارتباط مردم و دولت که براساس روندهای مسالمت‌آمیز و همکاری جویانه شکل می‌گیرد. در این روند مردم رو در روی حکومت قرار نمی‌گیرند.
  - ۲ - همگرایی: به مفهوم گسترش سطح مشارکت مردم با یکدیگر و با حکومت می‌باشد.
  - ۳ - توانایی سیاسی خارجی: که می‌توان به‌عنوان نمادی از ایفای نقش بین‌المللی کشورها دانست. این امر از طریق فرآیندهای دیپلماتیک شکل می‌گیرد.
- به باور آنان، سطح پایین مشروعیت یکی از مهمترین منابعی است که ناامنی را در کشورهای جهان سوم دامن می‌زند. این مسئله یکی از عوامل اصلی اولویت توسل به سخت‌افزار برای تأمین امنیت در کشورهای جهان سوم است که برای برخورد با مبارزه‌خواهی سیاسی و گروه‌های ناراضی از آن بهره می‌گیرند (کدیور، ۱۳۸۰: ۴۵).

### جمع بندی و نتیجه‌گیری

آینده ژئوپلیتیکی خاورمیانه با توجه به ساختار جدید ژئوپلیتیکی جهان با عنایت به موارد ذیل قابل پیش‌بینی است:

- ۱- امروز کل خاورمیانه بخصوص خاورمیانه عربی در وضعیت بحرانی بسر می‌برد. پان عربیسم شکست خورده و کارآمدی دولتها زیرسؤال رفته است.
- ۲- مسئله زنان و فمینیسم به یک پدیده تبدیل شده که می‌تواند در روند آینده خاورمیانه نقش مؤثری را ایفاء نماید.
- ۳- تلاش رهبران عرب بر این است که بحران بوجود آمده از سرنگونی صدام در بقیه کشورهای منطقه تسری پیدا نکند.
- ۴- صلح اعراب و اسرائیل را که با ارائه نقشه راه از سوی آمریکا، امید به عملی شدن آن بیشتر شده بود، با افراط‌گری صهیونیستها و مقاومت فلسطینی‌ها دچار تزلزل شده و ادامه دارد و این در ساختار ژئوپلیتیکی خاورمیانه نقش مهمی را ایفا می‌کند.
- ۵- نقش ژئواکونومیک خاورمیانه با توجه به روند مصرف سوخت فسیلی در جهان بیشتر می‌شود و بر اهمیت آن می‌افزاید. سالانه ۲۵۰ میلیارد دلار صادرات نفت که سهم کشورهای

آمریکا ۲۳ درصد اروپای غربی ۵۰ درصد، ژاپن ۶۸ درصد.

لذا نظام خاورمیانه با افزایش یا کاهش تعداد بازیگران یا هویت آنها (مانند سرنگونی رژیم صدام) تغییر نمی‌کند تغییر در این نظام را باید در تغییر الگوهای قدرت، سیاست‌ها، منازعات و همکاری‌های منطقه‌ای جستجو کرد.

۱- فضای تنش و بحران در نظام اجتماعی کشورهای عربی خاورمیانه، سرکوب مخالفان سیاسی بویژه اسلامگرایان گسترش بیشتری پیدا خواهد کرد و این مسئله قدرت اجتماعی، سیاسی کشورها را تحلیل خواهد برد.

۲- در تمامی کشورهای خاورمیانه، اسلامگرایی به مثابه مهمترین نیروی سیاسی، اجتماعی ظهور خواهد کرد (حق تعیین سرنوشت) که اکنون شاهد وقوع آن در شورهائی مانند عربستان و مصر هستیم.

۳- روند صلح و ثبات در خاورمیانه بدلیل درگیری فلسطینی‌ها و رژیم صهیونیستی و تشدید آن همچنان متزلزل خواهد بود.

نقش دولتهای منطقه با توجه به تحولات و پیامدهای ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی آن می‌تواند این روند را به نفع منطقه تمام کند و در میان بازیگران مهم خاورمیانه که از وزن ژئوپلیتیکی نسبتاً بالایی برخوردارند، می‌توانند با همگرایی و تعامل مناسب در حد قابل قبولی جهت‌دهی مناسبی به این تحولات داده باشند که از میان این کشورها می‌توان ایران، مصر، عربستان و ترکیه را نام برد و این نکته اصلی را نباید فراموش کرد که امروزه "ژئوپلیتیک زمان" دارای جایگاه ویژه‌ای در تحولات جهانی و منطقه‌ای است و سیاست و تحلیل نهائی تابع زمان است.

### قدردانی

نگارندگان بر خود لازم می‌دانند از معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز به خاطر حمایت مالی از این پژوهش تشکر و قدردانی به عمل آورند.

## منابع

۱. لاکوست، ایو و ژیلین، بتریس (۱۳۷۸)؛ عوامل و اندیشه‌ها در ژئوپلیتیک، ترجمه علی فراستی، نشر آمن، تهران
۲. بیلینس، جان و دیگران (۱۳۸۲)؛ استراتژی در جهان معاصر، ترجمه کابک خیبری، مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، تهران.
۳. حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۷۹)؛ تعریفی نو از ژئوپلیتیک، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، مشهد، سال پانزدهم، شماره ۳ و ۴، تهران.
۴. خرازی، کمال (۱۳۷۵)؛ ایران و نظم جهانی پس از جنگ سرد، فصلنامه مطالعات سازمان ملل متحد، سال اول، شماره ۳ و ۴، تهران.
۵. دوئرتی و فالتزآگراف (۱۳۷۲)؛ نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، نشر قومس.
۶. روزنا، جیمز (۱۳۸۰)؛ امنیت در جهان آشوب‌زده، ترجمه علی طیب، انتشارات کتاب دوم، تهران.
۷. رضائی، محسن (۱۳۸۲)؛ ایران منطقه‌ای در چشم انداز ۲۰ ساله نظام، سازمان جغرافیائی ن. م، تهران.
۸. سریع القلم، محمود (۱۳۷۹)؛ سیاست خارجی ج.ا. ایران، بازبینی و ائتلاف، مرکز تحقیقات استراتژیک، تهران.
۹. غالی، پطروس (۱۳۷۶)؛ رهبری جهان پس از جنگ سرد، فصلنامه سازمان ملل متحد، سال اول.
۱۰. عزتی، عزت‌اله (۱۳۸۰)؛ ژئوپلیتیک قرن بیست و یکم، انتشارات سمت، تهران.
۱۱. کدیور، جمیله (۱۳۸۰)؛ میزگرد بررسی پیامدهای تحولات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بر منطقه خاورمیانه، ماهنامه دیدگاهها و تحلیلها، دفتر مطالعات وزارت امور خارجه، شماره ۱۵۴.
۱۲. منون، راجان (۱۳۷۶)؛ امنیت آسیای مرکزی بعد از فروپاشی شوروی، ترجمه منوچهر شجاعی، نشریه اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۱۱۵ و ۱۱۶.
۱۳. مویر، ریچارد (۱۳۷۹)؛ در آمدی نو بر جغرافیای سیاسی، ترجمه دره میرحیدر، سازمان جغرافیایی ن.م، تهران.
۱۴. میرحیدر، دره (۱۳۷۷)؛ ژئوپلیتیک ارائه تعریفی جدید، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، مشهد.
۱۵. هودشتیان، عطاء‌اله (۱۳۷۳)؛ وضعیت نوین جهان و بلوک‌های قاره‌ای آسیا و ایران، شماره شانزدهم، تهران.
16. Agnew, Y. (1998); Geopolitics; Re - Visioniny World Politics.
17. Ashpial. (1999); Spucec Of Globalization, Reasserting The Power Of The Local, New York.
18. Harvey, David. (2003); The New Imperialism, U.K.: Oxford University Press
19. Ward, J. (1999); The New Middle East, New York.
20. Morgan, C.H. (1998); Postmodern War, the New Politics of Conflict, New York, Gulford.
21. Cohen, Saul, B. (1994); Geopolitics in the New World Era, the Paper In Book: Reodering The World. Edited By: George J.Demko And William B.Wood. U.S.A: West View Press.

22. Dalby, Simon. (1998); Geopolitics, Knowledge and Power At The End Of The Century, A Paper In The Book: Geopolitics Reader. Edited By: Gearoid O' Tuathail And Others. London: Rutledge.